

گوشه ای از زندگی امام صادق علیه السلام

سید محمد جواد مهری

- علمی و فکری نزد خواص و عوام به شمار می آمد.
قبل از اینکه این دوران شکوفائی را به یاد آوریم، مختصر اشاره ای می کنیم به دوران گذشته امام صادق «ع» که چگونه در آن دورانهای ستم و وحشیگری ورعب می زیست.

امام صادق و دوران امویان

امام صادق در شب جمعه ۱۷ ربیع الاول ۸۲ هجری قمری در ایام تصدی عبدالملک مروان به دنیا آمد. ایشان در زمانی چشم به دنیا گشود که پیشوایان ستم و سفاکان خون آشام اموی، حکومت امت مسلمان را غاصبانه و جائزانه بدست گرفته و همواره برای از دست ندادن تخت و تاج سلطنت، قربانیانی را بدون ارتکاب جرم از مسلمانان می گرفتند و با غارت و چپاول و ارتکاب بدترین و زشت ترین جنایتها، حکومت خود را نگه می داشتند.

امام صادق «ع» ۱۲ سال در آغوش پرمهر جد بزرگوارش امام سجاد صلوات الله علیه زندگی کرد، و پس از شهادت ایشان، ۱۹ سال در زیر سایه پدر مهربانش امام باقر صلوات الله علیه عمر شریف خویش را گذراند.

امام صادق «ع» در آن دوران پرتلاطم که بیشترین مصیبت ها، گرفتاری ها، سختی ها، محنت ها و بلاها بر سر باران و پیروان آل محمد «ص» فرو می ریخت، زندگی را با قلبی آرام و مطمئن به وعده خداوند گذراند و مصیبت ها را برای خدا تحمل کرد.

آن حضرت سه سال از عمر خویش را در دوران حکومت عبدالملک مروان، نه سال و هشت ماه در ایام تصدی ولید، سه سال و سه ماه در زمان خلافت غاصبانه سلیمان، دو سال و پنج ماه در حکومت عمر بن عبدالعزیز، چهار سال و یکماه در حکومت یزید بن عبدالملک، ۲۰ سال در سلطنت هشام بن عبدالملک، یکسال در حکومت ولید بن یزید و ۶ ماه در حکومت پر هرج و مرج یزید بن ولید گذراند و بدینسان چهل و چهار سال و سه ماه انواع ستم ها و محنت هائی که بر مردم بیگناه و خصوصاً اهل بیت پیامبر روا می داشتند، شاهد بود.

بسیست و پنجم شوال سالروز شهادت یکی از درخشنده ترین چهره های تابناک تاریخ، ششمین راهبر راستین اسلام، پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله، یعنی امام جعفر صادق علیه السلام است. و از اینکه فرازی کوتاه از دوران زندگی محنت بار این امام بزرگوار را روزنه ای از آزادی فرا گرفته بود، و در این مدت کوتاه که دوران فرسودگی و فرتونی حکومت اموی و نوزادی و آشفته گی حکومت عباسیان بود، امام صادق علیه السلام فرصت را غنیمت شمرده و برای بازگشائی درهای مکتب اسلام که از یکسو دچار اهانت و از سویی دیگر گرفتار سستی و پژمردگی شده بود، قیام کرد.

بی گمان، در آن زمان کوتاه با آن همه تبلیغات مسموم دشمنان اهل بیت و جنایتهای بی شماری که توسط امویان بر فرهنگ اسلام وارد شده، و احکام خدا را واژگون جلوه داده بودند، و با ملاحظه تمام جوانب سیاسی اجتماعی امت اسلام، نه مجال حکومت کردن و نه توان آن را با آن شیعیان اندکی که سراسر زندگیشان را ستم و جور فرا گرفته بود و اکنون تنها فرصت نفس کشیدن به آنها داده شده بود، داشت و لذا تنها راه چاره در این دید که مردم را با فرهنگ اسلام آشنا سازد و با این آموزش علمی، در دراز مدت، آماده قیام عملی و براندازی حکومت های جائزانه شوند و حکومت عدل الهی را جایگزین حکومت های خود کامه کنند.

و بدینسان منزل آن حضرت، در آن زمان همانند دانشگاهی بود که پیوسته از دانش پژوهان برای دریافت علوم حدیث، تفسیر، حکمت، کلام و... موج می زد که گفته اند، در حدود چهار هزار دانشمند مشهور پای سخنان دلر بای امام نشسته و از آن اقیانوس بیکران علم و فضیلت، قطره ای نصیبشان شده بود. و نه تنها اهل مدینه از آن آموزشگاه بهره می بردند، که آوازه امام به سراسر جهان اسلام رسیده و چون می دیدند که مجلس بحث امام از تنگنا و فشار هیئت حاکم خارج شده، از کشورهای دور دست نیز راویان و دانش آندوزان برای دریافت علم و روایت به سوی آموزشگاه امام صادق روانه می شدند و امام بعنوان رهبر حرکت

امام صادق شاهد مسموم شدن و به شهادت رسیدن جدش و پدرش بدست آن شاهان مستمگر بود و در هر چند وقتی، یکبار می دید که یکی از بزرگان یا چند تن از اهل بیت پیامبر به نحو فجیعی بدست آن فاسقان سلطه گر به شهادت می رسیدند. در هر صورت، زندگانی امام صادق علیه السلام غرق در دریا‌های محنت و رنج و بلائی بود که از طرف زمامداران حق کش و ستمخواه بر ملت مسلمان روا داشته بودند و با این حال، هیچگاه از دفاع - چه به صورت علنی و آشکار و چه مخفیانه با پیروان اندکش - دست بر نمی داشت و مردم را از همکاری و همزیستی با مستمگران جداً جلوگیری می نمود.

تاخت و تاز بیش از حد زمامداران اموی، حکومتشان را به پریشانی و اضطراب کشانده و راه را برای قیامهائی گسترده می گشود. و از سوی دیگر علاقه و دل‌بستگی مردم که از آن حکومت‌های پلید به تنگ آمده بودند، به اهل بیت پیامبر «ص» بیشتر شده، در گوشه و کنار جلسه‌ها و کنگره‌های پنهانی برای یک دگرگونی عمومی و برانداختن حکومت امویان و سپردن مملکت به آل محمد افزونی می یافت.

امام صادق و دوران عباسیان

در این میدان پراضطراب که مردم سعی در براندازی حکومت امویان و واگذاری آن به اهل بیت - خلفای واقعی پیامبر - داشتند، عباسیان از فرصت سوء استفاده کرده و در پی بهره بردن برآمدند. و درست در آن موقع که آتش انقلاب زبانه کشیده، امویان را در کام خود فرو می برد، و مردم برای آل محمد شعار می دادند، اینان (عباسیان) فریب گزایانه خود را نزدیکترین افراد به پیامبر «ص» معرفی کرده و در حالی که مردم هنوز درگیر با تفاله‌های حکومت سابق بودند، بر کرسی خلافت دست یافتند. سفاح عباسی با نیرنگ روی کار آمد و خود را به عنوان فردی که برای بیعت گرفتن به نفع آل علی «ع» گماشته شده!، به مردم معرفی کرد و با استفاده از نام مقدس آل علی «ع» جای پای خود را محکم نموده، با خیال راحت به چپاول بیت‌ال‌مال و ظلم و ستم پرداخت.

پس از هلاکت سفاح، نوبت به برادرش منصور رسید. منصور یکی از داهیه‌ترین و سیاستمدارترین خلفای بنی عباس بود که توانست در آن دوران خطرناک - که از سونی احتمال قیام علویان می رفت و از سونی دیگر علمای مدینه، حکومت عباسیان را تخطئه کرده بودند و همچنین امکان اجتماع و قیام امویان شکست خورده بود - با ساختن دژی محکم از اجساد بی گناهان، و آوردن فشار اقتصادی بر مردم و ولای دیوار گذاشتن دشمنان

خویش، و بنی رحمانه ریختن خون فرزندان علی علیه السلام، حکومت خود را تثبیت کند.

قساوت قلب و سنگدلی منصور دوانیقی بحدی زیاد بود که داستانهای بسیاری از ظلمها و ستمهای او در تاریخ ثبت شده، و برای نمونه یکی از آنها را نقل می کنیم:

عبدالله بن حسن یکی از سران علویان بود که همراه با بسیاری از خویشان خود در زندان او به سر می بردند. منصور در یکی از مسافرتهاى خویش که به حج! رفته بود، با دختر عبدالله بن حسن مواجه شد. آن دختر بچه خواست با سرودن چند بیت شعر، شفقت منصور را جلب کرده، شاید پدرش را آزاد کند، لذا این چند بیت را سرود:

«رحم کن بر کهنسالی شکسته که در زندان تو با غل و زنجیر بسر می برد و رحم کن بر خردسالان بنی یزید که از فقد تو بیم شدند از فقد پدرشان. اگر خواستی نسبت به ما صلّه رحم کنی، که جد ما و جد شما خویشند و از هم دور نیستند...»

منصور در پاسخ گفت: خوب شد بادم آوردی! بروید او را در سیاهچال زندان به زیر زمین بیافکنید تا جان بسپارد!!

منصور و ترس از امام صادق «ع»

منصور بیش از همه از امام صادق «ع» وحشت داشت، نکند جواب مثبت به انقلابیون داده و به فکر ریاست افتد. هر چه باشد او سرور خاندان نبوت و رهبر هزاران نفر از شیعیان و مسلمانان است و از سونی دیگر همه روزه بیش از صدها دانشمند از نقاط مختلف جهان اسلام از محضر درسش استفاده می کنند. از این روی، با احتیاط زیاد، امام را تحت نظارت و مراقبت قرار داد. او با اینکه در صورت ظاهر چیزی که علامت قیام در آن باشد، از امام نمی دید ولی ترس آن داشت که امام در خفا و پنهان، با یارانش قصد براندازی داشته باشند، و لذا چندین بار، از راه‌های گوناگون امام را آزمایش کرد و چون امام با دید تیزبینش و علم الهی رازهای نهان را می دید با کمال احتیاط با جاسوسان رژیم برخورد می کرد و کوچکترین مدرکی بدست دشمن نمی داد.

این شهر آشوب در مناقب خود (ج ۲ - ص ۳۰۲) نقل می کند:

یکبار منصور دوانیقی خواست امام را آزمایش کند که دستاویزی برای بازخواست آن حضرت در آینده داشته باشد. لذا ابن مهاجر را طلبید و به او گفت: این پول را بگیر و به مدینه برو. با عبدالله بن حسن و جعفر بن محمد و خویشان وندان آنها دیدار کن و به آنان بگو: من

از شیعیان خراسانی شما هستم و آنها این مبلغ را برای شما فرستاده‌اند. و به هر یک مقداری از این پول بپرداز و بگو: من فرستاده‌ای بیش نیستم، لذا دوست دارم نوشته‌هایی از شما داشته باشم که بدانند پول را به شما پرداخته‌ام.

ابن مهاجر روانه مدینه شد. پس از بازگشت، منصور از او پرسید: با آنان چه کردی؟ پاسخ داد: با آنها برخورد کردم و از همه قبض رسید گرفتم مگر جعفر بن محمد. هنگامی که بدیدن وی رفتم، در مسجد پیامبر مشغول نماز خواندن بود پشت سر او نشستم. او به سرعت نماز را تمام کرد و بلند شد که برود. به سوی من نگاه کرد و فرمود: «ای مرد! از خدا بترس و اهل بیت پیامبر را فریب مده چرا که آنها تازه از شرمویان رهائی یافته‌اند و همه نیازمندند» عرض کردم: چه می‌فرمائید؟ متوجه نشدم! فرمود: «نزدیک بیا» نزدیک رفتم، او به آنچه بین من و تو گذشته بود خیر داد، گویا با ما بوده است.

منصور گفت: ای فرزند مهاجر! نیست از اهل بیت پیامبر مگر اینکه یکی از آنها حدیث می‌گوید و جعفر بن محمد امروز حدیث گوی ما است.

امام صادق و سران انقلاب

امام صادق «ع» که زمان را به هیچ وجه مناسب نمی‌دید و از طرفی آگاه بود که بیشتر یاران و نزدیکان وی، دارای ایمانی ضعیف هستند و در برابر فشار و زور تحمل خود را از دست می‌دهند و یا برای انگیزه‌هایی مادی گرد وجود امام جمع شده‌اند و دیگران هم که زیاد به مجلس امام حاضر می‌شوند، می‌خواهند دانش و فضیلتی برای خود کسب کنند و گرنه اگر احساس خطر کنند یک لحظه هم به آنها نمی‌آیند؛ از این روی، جواب منفی به سران انقلاب می‌داد.

ابومسلم خراسانی که در براندازی حکومت بنی امیه نقش بسزائی داشت و مردی نیرومند بود، هنگامی که بنی امیه سرکوب شده بودند، به امام نامه‌ای نوشت و از ایشان خواست که خود را برای خلافت مردم آماده کند. حضرت در پاسخ وی چنین نوشت: «نه تو از افراد (پیروان) من هستی و نه این زمان، زمان من است» (یعنی شرایط زمانی مناسب نمی‌باشد که من خلافت ظاهری را بدست گیرم).

و همچنین ابوسلمه در اوائل نهضت، و قبل از اینکه ارتش وی برسد، خلافت را به امام پیشنهاد کرد ولی آن حضرت نپذیرفت و ابوسلمه همچنین سعی می‌کرد که امام را برای پذیرش

حکومت قانع سازد! تا آن گاه که پرچمداران اورسیدند، به امام نوشت: هفتاد هزار رزمنده رسیده است و همه آماده فداکاری هستند. امام باز هم پاسخ منفی داد زیرا می‌دانست در برابر تبلیغات گسترده عباسیان با آن همه نیروئی که برای رسیدن به قدرت صرف کرده بودند، مجالی برای قیام مسلحانه نیست، وانگهی آن روز لازم بود، امام مردم را از نظر علمی - که در سطح نسبتاً پائینی قرار داشتند و احکام و آژگون جلوه داده شده بود - مسلح کند. و از طرفی دیگر حضرت می‌دانست اینان که اظهار دوستی و اخلاص می‌کنند، در حقیقت نه اخلاص دارند و نه استقامت بلکه به امید اینکه امام صحه بر انگیزه‌های آنها بگذارد، به میدان آمده‌اند و پس از اینکه کارشان پیش رفت، دست از امام خواهند برداشت.

و از این روی، می‌بینیم در پاسخ ابومسلم می‌فرماید: «تو از پیروان من نیستی» و در پاسخ فرستاده ابوسلمه می‌فرماید: «مرا با ابوسلمه چه کار در حالی که او شیعه و پیرو کسی غیر از من است».

در هر صورت، با اینکه برخی از اصحاب با دید سطحی خود چنین می‌پنداشتند که فرصت مناسب است و بیش از صد هزار جنگجوی، اظهار آمادگی برای فداکاری نموده‌اند ولی امام کاملاً می‌دانست که آنها زیر پرچم افرادی سنگ به سینه می‌زنند که آن افراد جزء پیروان مخلص امام نیستند و گرنه وقتی امام به آنها فهماند که شرایط جنگ مسلحانه آماده نشده است، می‌بایست نظر امام را بر نظر خود ترجیح دهند و دست از قیام علنی بردارند ولی با این حال، کار خود را دنبال کردند و در نتیجه ثابت شد که اخلاص نداشتند. و از آن پس اصحاب ساده‌اندیش امام مانند سهل بن حسن خراسانی و مدیر صیرفی که همواره امام را به حرکت و همکاری با انقلابیون دعوت می‌کردند، و امام به آنها فهمانده بود که اشتباه می‌کنند، و نه اینکه صد هزار مسلح با اخلاص ندارند که پیروان صدیق حضرت متجاوز از عدد انگشتان دودست نمی‌باشد، برای آنها نیز ثابت شد که امام چقدر ژرف اندیش و تیزبین است و آنان در اشتباه بوده‌اند.

نهی از همکاری با ستمگران

و با این حال، امام سعی می‌کرد از راهی دیگر مردم را به حرکت وادارد، هرگاه دو نفر از اصحاب ایشان نزاعی داشتند، حضرت آنان را از رجوع به دادگاه‌های ظالمانه حاکمان ستمگر، جداً نهی می‌فرمود. و به آنان دستور می‌داد که نزد علمائی متدین و معتقد که از طرف آن حضرت منصوب شده‌اند، مراجعه نموده و قضایای خود را حل و فصل کنند.

در روایتی از حضرت نقل شده که فرمود:

«ایاکم أن یخاصم بعضکم بعضاً الی اهل الجور؛ وایما مؤمن قدم مؤمناً فی خصوصه الی قاض او سلطان جائز قضی علیه بغیر حکم الله فقد شرکه فی الإنم».

زندهار از اینکه نزد اهل جور برای محاکمه و دادخواهی بروید. و همانا هر مؤمنی، مؤمن دیگری را در قضیه‌ای نزد قاضی یا سلطان ستمگری ببرد، و آن قاضی یا سلطان، به غیر حکم خدا قضاوت کند، پس با او در آن گناه شریک خواهد بود.

دعوت صامتانه

این عوامل و انگیزه‌هایی که ذکر شد امام را از قیام آشکارا وامی‌داشت ولی او کسی نبود که دست از حرکت و قیام بردارد، پس چه باید می‌کرد؟ امام با فکر و اندیشه و دقت کار کرد تا آمادگی را در نسل آینده برقرار نماید. چنین است که یک مصلح اندیشمند، با ساختن کادرهائی مجهزه به علم و عمل، بزرگترین خدمت را به انقلاب می‌تواند بکند. و لذا حضرت نیز با سفارشی که به اصحاب باوفاى خود کرد چنین فرمود:

«اوصبکم بتغوی الله واداء الامانة لمن ائتمکم وحسن الصحابة لمن صحبتهمه وأن تکونوا لنا دعاة صامتین».

شما را به تقوای پروردگار و پرداختن امانت به هر که شما را امین دانست و برخورد خوب با هر که شما را مصاحبیت و همراهی کرد و اینکه برای ما دعوت کنندگانی ساکت و بی سروصدا باشید، سفارش می‌کنم.

آنان از این سخن امام به شگفتی آمدند، چگونه لب بسته، دعوت به سوی امام کنند؟! حضرت در پاسخ آنها، چنین فرمود:

«تعملون بما أمرناکم به من العمل بطاعة الله وتعاملون الناس بالصدق والعدل وتؤدون الأمانة وتأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر ولا یطلع الناس منکم الا علی خیر، فاذا رأوا ما انتم علیه علموا فضل ما عندنا فتأزعوا الیه».

به آنچه، امر کرده‌ایم از اطاعت خداوند، عمل کنید و با مردم با راستی و عدالت رفتار نمایید و امانت‌ها را ادا کنید و امر به معروف و نهی از منکر نمائید و مردم جز خوبی و خیر از شما نبینند. پس اگر شما را چنین یافتند، به حقیقت آنچه نزد ما است پی خواهند برد و آنگاه به سوی ما روی می‌آورند.

راستی چه سفارش متین و ارجمندی که اگر هر کس به این سفارش امام صادق(ع) در هر زمان و مکان عمل کند، مردم را به سوی اهل بیت فراخواهد خواند. در واقع این سفارشهای امام یک برنامه جذب نیروی مخلص و فداکار بود و لذا تشیع در

زمان آن حضرت گسترش یافت تا آنجا که تشیع را مذهب جمعرفی می‌نامند.

پس روشن شد مقصود حضرت از دعوت صامتانه و خاموش چیست؟ البته اینجا جای سخن زیاد است ولی برای اینکه سخن پردازی، محتوای سخنان ارزشمند امام را از بین نبرد آن را بدون تفسیر می‌گذاریم. اما آنچه لازم است بیان شود این است که:

حضرت قبل از هر چیز پیروان خود را به عمل صالح و معاشرت خوب دعوت می‌کند، از آنها می‌خواهد که در عمل به دیگران نشان دهند که امانتدار، باوفا، خوش‌برخورد، راستگو و درست‌کردارند و وقتی مردم این اخلاق پسندیده را از آنان دریافتند، بدون شک به آنها می‌گروند. پس از گرویدن مردم دیگر درنگ نباید کرد. فوراً باید امر به معروف و نهی از منکر نمود، و امر به معروف و نهی از منکر منحصر در امر به نماز و روزه و ... و نهی از دزدی و شرب و خمر و زنا و ... نیست بلکه بارزترین مصداق آن نهی زبانی، قلمی و سلاحی است از ظلم و ستم و فسق و فجور حاکم بر جامعه که اگر ریشه ظلم و اساس فسق و فجور را بر نکنند، جامعه از آلودگی‌ها پاک نخواهد شد. و اینجا دیگر جایی نیست که دعوت، خاموش و ساکت باشد زیرا امر به معروف و نهی از منکر با عمل و اقدام جدی همراه است ولی موقع آن وقتی است که با اخلاق پسندیده، نظر عاقله مردم جلب شود اما در هر صورت اصل دعوت که به سوی امامان است، همچنان مخفی می‌ماند و آن‌گاه روشن می‌شود که مردم از عمل پیروان امامان پی به فضیلت و برتری و حق بودن آنان ببرند، و در آن حال طبیعی است که بی دعوت به سوی امامان معصوم روی می‌آورند، و دعوت بی سروصدا نتیجه خود را می‌بخشد.



به امید اینکه این سفارش امام ششم صلوات الله علیه آویزه گوش ما همواره باشد و با عمل به احکام الهی و برخورد درست و معاشرت صحیح با جهانیان بتوانیم راه امر به معروف و نهی از منکر را در لابلای اخلاق پسندیده‌مان هموار سازیم و تمام مردم را به سوی حق و حقیقت رهنمون شویم و با تخلق به اخلاق الله، تبلیغات مسموم دشمنان را خنثی کنیم و با پیگیری سخنان معصومین ریشه ظالمان و فاسقان و منافقان را از زمین بر کنیم تا پس از این فتنه‌ها و نفاق‌ها و توطئه‌ها و نقشه‌های پلید خائنین، احکام متعالیه اسلام را وارونه جلوه ندهند که امامان فرمود: کونوا دعاة للناس بغیر السنکیم.